

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد علی



همه قضایا و اصولی که تاکنون برای بهبود زندگی فردی و اجتماعی انسانی گفته شده، با تعمق و دقت کاری های فراوانی که در تنظیم آن ها به کار رفته، گام مؤثری در راه ایجاد زندگی ایده آل نبوده است.

اصول تمدن، سرایت صنعتی شدن جوامع، قوانین پیشرفت، دستورات ترقی، پایه های یک اجتماع خوب، طرق گوناگون وصول به لذایذ و برطرف کردن آلام و غیر آن، همه این ها را چه در شرق و چه در غرب، با بیانات و استدلال های گوناگون و شیوایی گفته اند و شنیده اند. محصول همه این فعالیت ها در مقابل آرمان بشریت درباره زندگی ایده آل، آن قدر ناچیز بوده است که گویی اصلاً نتیجه ای در بر نداشته است. بر عکس، تا آن جا که دامنه مطالعات اجازه می دهد، با جملات کوتاهی از قبیل جملات زیر روبرو شده ایم:

اما انسان و انسانیت؛ انسان در کوچه ها، خیابان ها و سر ماشین ها در بدر است و انسانیت در کتاب ها سرگردان. وضع بشر امروزی چنان است که هم در مقابل یکدیگر و هم نسبت به جهان طبیعت، احساس بیگانگی می کند. بزرگترین هنر بشر امروزی این است که خود را با هر وضعی سازگار کند و در هیچ جا هم ریشش گیر نکند!!



ایده آل زندگی و زندگی ایده آل

محمدتقی جعفری

نمایه مطالب

- پیشگفتار ۷
- ایده آل زندگی و زندگی ایده آل ۹
- چه عواملی یک اجتماع را به داشتن ایده آل مجبور می‌کند؟ ۱۱
- ۱- سطح طبیعی اجتماع ۱۱
- ۲- اصل کلی تازه‌گرایی ۱۱
- ۳- احساس اشتیاق به کمال ۱۲
- ۴- اصول فطری ۱۲
- ۵- وجود یک «می‌خواهم» به معنای عمومی ۱۲
- ۶- تمایل به داشتن شخصیت ۱۳
- ۷- هماهنگ کردن نقاط مثبت و منفی زندگی ۱۴
- زندگی انسان ۱۵
- تفسیر زندگی بدون توجه به ارتباط سه قلمرو امکان‌ناپذیر است ۲۱
- تفسیر زندگی با نظر به قلمرو سوم و احتیاج ایده آل به تکاپو ۲۷
- دو قضیه دیگر در زندگی ۳۳
- اول - جریان طبیعی زندگی ۳۳
- دوم - جریان آگاهانه زندگی ۳۴
- تبصره ۳۶
- اصل آگاهی و نتیجه طبیعی آن ۳۸
- ۱- ایده‌آل‌های فردی ۳۹
- ۲- ایده‌آل‌های اجتماعی ۳۹
- ایده‌آل‌ها ۴۱
- ۱- ثروت ۴۱
- ۲- عشق به زیبایی ۴۲
- ۳- مقام ۴۲
- ۴- دانش ۴۳
- ۵- شهرت ۴۴

۶ ایده‌آل زندگی و زندگی ایده‌آل

۴۵	۶ - محبت
۴۸	۷ - هنر
۵۰	ایده‌آل بودن هنر از نظر دیگران و اثر آن در اجتماعات بشری
۵۴	۸ - آزادی
۵۹	خلاصه‌ای از بررسی‌های برخی مواد به عنوان ایده‌آل زندگی
۶۳	توضیحی درباره‌ی عوامل روانی‌گرایش به ایده‌آل
۶۳	۱- حرکت و تحول در سطح طبیعی «من»
۶۴	یک اصل کلی در تحول سطح طبیعی «من»
۶۷	۲- احساس اشتیاق به کمال
۷۱	۳- اصول فطری که افراد انسانی در حال اعتدال روانی دریافت می‌کنند
۷۲	۴- «می‌خواهم» و اشباع نشدن آن در صورت فقدان ایده‌آل
۸۲	۵- تمایل به داشتن شخصیت که بدون ایده‌آل امکان‌پذیر نیست
۸۷	سه موضوع اساسی حرکت در زندگی ایده‌آل
۸۷	۱- مبدأ حرکت در زندگی ایده‌آل
۸۹	۲- جهت حرکت زندگی ایده‌آل
۹۳	۳- مقصد حرکت زندگی ایده‌آل
۹۴	جزء اول از مقصد حرکت زندگی ایده‌آل
۹۴	جزء دوم هماهنگ کردن نقاط مثبت و منفی زندگی
۱۰۴	جزء سوم از مقصد زندگی ایده‌آل
۱۰۶	سه موضوع مهم مربوط به زندگی ایده‌آل
۱۰۶	۱- زندگی ایده‌آل در اجتماع
۱۰۶	۲- ایده‌آل زندگی اجتماعی
۱۰۶	۳- زندگی اجتماعی ایده‌آل
۱۰۷	زندگی ایده‌آل در اجتماع
۱۱۱	فهرست اعلام
۱۱۲	فهرست کتب



پیشگفتار

آن‌گاه که زندگی این جزیره برآمده و سربرآورده از اتصالِ دو دریای «انسان» و «حیات» در دست و پنجه موج‌های ملالت مقهور و محبوس خویشتن شد، چه تدبیری از کارِ عظیم و بغرنج آن گره‌گشایی می‌کند؟ آیا سکون؟ آیا انجماد؟ آیا تکرار در مدارِ توقف؟ آیا پناه بردن به مظاهر دنیا؟ قانونِ بزرگی که می‌گوید: «حیات را نباید قربانی وسیلهٔ حیات نمود»، همان قانون، هموار شدنِ راه و مسیر زندگی با پناه بردن به سنگلاخ‌ها را نفی می‌کند و حقیقت تابانی را پیش روی زندگی قرار می‌دهد که «ایده‌آل» نام دارد.

ایده‌آل در تفسیرِ منطقیِ خود، فراتر از اتوپیاست؛ چیزی است معادلِ ابعادِ ارزشمندِ زندگی. از این‌رو با قبول و پذیرش ایده‌آل، زندگی چهرهٔ منفیِ خود را از دست داده و باری از معنا به خود می‌گیرد و این چنین می‌شود که زندگی درونِ پوستهٔ طبیعیِ خود احیاء می‌شود و باطل را در آمیزه‌ای از حق و حقیقت به جوشش در مسیرِ رشد و عقلانیت درمی‌آورد.

ایده‌آل زندگی چیست؟ ایده‌آل زندگی، داشتن یک زندگی ایده‌آل است. با جرأت می‌توان ادعا کرد هیچ دو واژه‌ای آن‌گونه که دو مقولهٔ «زندگی» و «ایده‌آل» زبیدهٔ همدیگر هستند، لایق و شایستهٔ یکدیگر نیستند. در حقیقت، زندگی ایده‌آل را می‌جوید و ایده‌آل، زندگی را طلب می‌کند و این حقیقتِ بلندی است که جای آن در صحیفه‌هایی که به روی زندگی گشوده شده، هم‌چنان خالی مانده است.

۸ ایده‌آل زندگی و زندگی ایده‌آل

کدامین مفهوم بنیادین را می‌توان سراغ گرفت که بتواند به‌سان «ایده‌آل»، زندگی را از خودش سرشار نموده و به حقیقتِ حیات‌بخشِ خویش نزدیک‌تر کند؟ کدامین مفهومِ رسا و عینی به آن اندازه که زندگی از آن موج می‌زند، ایده‌آل را از دایرهٔ خیال و اتوپیا جدا نموده و در شاهراه پنجرهٔ زندگی قرار می‌دهد؟ بادهٔ نابِ زندگی در جامِ نگاهِ زندگی‌باورانِ راستین، ایده‌آلی بیرون از زندگی سراغ ندارد، و اصلِ زندگی را ایده‌آلی تلقی می‌کند که دمی غفلت و ساده‌انگاری، آن را از هویتِ جان‌بخشِ خود منسلب نموده و سرکهٔ متعفن و بدبویی را بر جای می‌گذارد که راهی جز دور ریختن و فرار از آن وجود ندارد و این پایان تلخ و جانگدازی است که به تنهایی می‌تواند آبروی چند هزار سالهٔ حیات را زایل کند.

کوتاه سخن این که: زندگی خود ایده‌آل است و ایده‌آل زندگی، تنها و تنها یک چیز است: زندگی ایده‌آل تکاپویی است آگاهانه، که شخصیت رهبرش، ازلیت سرچشمه‌اش، بی‌نهایت گذرگاهش و ابدیت کمال مطلوبش. این اندیشه که به‌سان دسته‌گلی دماغ‌پرور، در مجرای استشمام تاریخ قرار گرفته، اینک با طبعی دیگر و نقبی دیگر از روزگاری سراغ می‌دهد که استاد جعفری از فراز آن بر نهاد زندگی‌ها می‌نگریست و ایده‌آل آن را در زندگی ایده‌آل یافته و می‌گفت: همان تعریفی که برای زندگی ایده‌آل کردیم، با مراتبِ مختلفِ خود می‌تواند ایده‌آل زندگی را در هر جامعه‌ای، برای هر فردی ارزانی نماید.

مؤسسهٔ تبیین و نشر آثار علامه حبه‌بفری

ایده‌آل زندگی و زندگی ایده‌آل

ایده‌آل زندگی عبارت است از:

آبیاری و شکوفا کردن آرمان‌های زندگی گذران از چشمه‌سار حیات تکاملی، و انسان و جهان را در خود بیافتن، و شخصیت انسانی را در حرکت به سوی ابدیت به ثمر رساندن.

زندگی ایده‌آل تکاپویی آگاهانه است. هر یک از مراحل زندگی که در این تکاپو سپری شود، اشتیاق ورود به مرحله بعدی افزوده می‌شود. هر چه آگاهی و اشتیاق بیش‌تر شود، هماهنگی بین گذشته و آینده عالی‌تر خواهد شد. شخصیت انسانی رهبر این تکاپو است. آن شخصیت که از لیت سرچشمه آن، بی‌نهایت گذرگاهش، و ابدیت کمال مطلوب آن است. آن حقیقت ابدی که نسیمی از جلال و محبتش، واقعیات هستی‌گذران را به تموج درآورده، چراغی فرا راه پرنشیب و فراز ماده و معنا می‌افروزد. این است زندگی ایده‌آل. هر جامعه‌ای که بدین‌سان طعم زندگی را به افراد خود بچشاند، در اصیل‌ترین تمدن گام برمی‌دارد.

آیا فرد و اجتماع می‌توانند از ایده‌آل به معنای فوق بهره‌برداری کنند؟

هیچ‌گونه دلیلی دیده نمی‌شود که زندگی ایده‌آل یا ایده‌آل زندگی فوق به جنبه فردی انسان منحصر شود. مگر اجتماع انسانی، هر یک از افراد خود را مانند یک عضو در بر ندارد؟

اگر اجتماعی از انسان‌ها مجبور است که در راه ادامه‌ی زندگی خود تلاش کند، برای این است که از واحدهایی از افراد ترکیب یافته که برای ادامه‌ی زندگی، مجبور هستند تلاش کنند. اگر اجتماعی از انسان‌ها، به گلاویزی با طبیعت خام به سود خود ملزم می‌شوند، برای این است که هر فرد از آن اجتماع نمی‌تواند بدون گلاویز شدن با مواد خام طبیعت و تغییر آن‌ها به سود خود زندگی کند.

تشابه فرد و اجتماع، از این‌گونه مسائل ابتدایی بالا رفته و در عالی‌ترین اصول هم با یکدیگر شباهت دارند. مثلاً یک فرد از انسان دارای اندیشه و تعقل و وجدان است، و می‌تواند با هماهنگ کردن آن‌ها شخصیت خود را تثبیت کند. یک اجتماع انسانی که با داشتن افراد متفکر و عاقل از یک طرف، و احساس معنی و روح زندگی از طرف دیگر، شالوده‌ای برای شخصیت‌پیریزی می‌کند، می‌تواند دارای شخصیت هماهنگ بوده باشد. بر عکس، می‌بینیم هنگامی که یک فرد به تلاشی شخصیت مبتلا می‌شود، تمام پدیده‌های درون او ناهماهنگ شده، و گفته می‌شود: این فرد به بیماری روانی مبتلاست. هم‌چنین، در یک مجموعه از انسان‌ها، اگر شخصیتی که بر قوای تفکر و وجدان شالوده‌ریزی شده است، متلاشی شود، شئون اجتماعی مجموعه مزبور ناهماهنگ می‌شود. در نتیجه، به‌طور قاطع می‌توانیم بگوییم: چنین اجتماعی بیمار است، اگرچه از هر جهت، وسایل لذت برای آن فراهم بوده باشد. همانند یک فرد که به جهت تلاشی شخصیت یا نوعی دیگر از بیماری روانی، به هیچ وجه درد و شکنجه‌ای برای او مطرح نیست و دائماً در حال خیال و پندارهای بیهوده و سرگردان زندگی می‌کند و از آن لذت می‌برد.

توضیح اجمالی درباره‌ی مسئله مذکور، در بخش بعدی مطرح می‌شود.

چه عواملی یک اجتماع را به داشتن ایده‌آل مجبور می‌کند؟

بدان جهت که اجتماع، غیر از ترکیب و تفاعل افراد چیز دیگری نیست، و نیز بدان جهت که اصول حیاتی افراد، در حال زندگی اجتماعی از بین نمی‌رود، بنابراین، همه عواملی را که در مبحث مربوط به عنوان ایجادکننده اتحاد ایده‌آل مورد بحث قرار داده‌ایم، شامل هر دو قلمرو فردی و اجتماع است.

۱- سطح طبیعی اجتماع

این سطح نیز مانند فرد در تحول و انعطاف است. گاهی این تحول آن‌چنان عمیق انجام می‌گیرد که شالوده و بنیان اجتماع را دگرگون می‌کند. اعتلا و سقوط بیست و یک تمدنی را که تاریخ بشر به یاد دارد، در همین پدیده باید جست‌وجو کرد. چنان‌که گاهی تحولات وارد بر سطح طبیعی «من» یک فرد، چنان عمیق است که می‌تواند به کلی شخصیت عمیق او را متلاشی، یا عالی‌ترین شخصیت را برای او ایجاد کند.

۲- اصل کلی تازه‌گرایی

این اصل را در «من» فردی مشاهده کردیم. در اجتماع نیز این اصل وجود دارد. اگر این حس تازه‌گرایی در فرد به طور منطقی اشباع شود، باعث تکامل او خواهد بود. در اجتماع نیز چنین است حس تازه‌گرایی، فرد

بدون شخصیت و ایده‌آل را، مانند برگ ناچیز، در پای هرگونه عوامل ضعیف و قوی (بدون ثبات و استقرار و بدون تنظیم نقاط حرکت از شخصیت خود برگ) از بین می‌برد. اجتماع نیز اگر بدون محاسبه و با افراط‌گویی در خواسته‌های نسل جدید گام بردارد، شخصیتی برای اجتماع باقی نخواهد گذاشت.

۳- احساس اشتیاق به کمال

همانند فرد، در اجتماع احساس می‌شود. صعود به قله‌های تمدن، مولود همین اشتیاق دسته‌جمعی به کمال است.

۴- اصول فطری

این اصل را که به معنای عمومی در فرد وجود دارد، و او را به جست‌وجوی کمال تحریک می‌کند، در اجتماع نیز نظیر آن مشاهده می‌شود. این اصول فطری به جهت تفاعل افراد در زندگی دسته‌جمعی، از خانواده دوستی و وطن‌دوستی ابتدایی شروع، و به بشر دوستی عمومی می‌رسد. اگر اجتماعی بخواهد طعم واقعی این اصول را بچشد، باید برای خود ایده‌آلی را مقرر بدارد. در غیر این صورت، این بشر دوستی یا همان «خود دوستی»، در قلمرو وسیع‌تری است که نتیجه مطلوب ایده‌آلی ندارد، یا عشق و علاقه به موضوعی است که به هیچ وجه قابل اثبات علمی منطقی نخواهد بود.

۵- وجود یک «می‌خواهم» به معنای عمومی

این «می‌خواهم» با هیچ خواسته شده‌ای اشباع نخواهد شد، مگر این که به یک نقطه ایده‌آل برسد. این حقیقت قابل تصور است که هنگامی یک فرد

چه عواملی یک اجتماع را به داشتن ایده‌آل مجبور می‌کند؟ ۱۳

در اجتماع زندگی می‌کند، از آن جهت که خود را عضوی از آن می‌داند، و بدان جهت که می‌تواند در عین عضو بودن، به اجتماع اشراف داشته باشد و بلکه آن را در خود احساس کند، بنابراین، می‌تواند بگوید: «این اجتماع که من عضو آن هستم، چه می‌خواهد؟». این سؤال درست شبیه به این است که انسان از خود بپرسد: «من چه می‌خواهم؟». جواب قانع‌کننده‌ای برای این سؤال نخواهد بود، مگر این که انسان احساس کند اجتماع برای خود هدف و ایده‌آلی دارد.

۶- تمایل به داشتن شخصیت

شاید گروهی از آنان که هنوز به‌طور عمیق تفکر نمی‌کنند، نتوانند این مسئله را تصور کنند که اجتماع چگونه می‌تواند دارای شخصیت بوده باشد؟ ولی اندک توجهی می‌تواند اثبات کند که شخصیت اجتماع، درست مانند شخصیت فرد، یک مسئله بدیهی است.

چگونگی شخصیت یک فرد در اشکال اندیشه و تصورات و حرکات وجدانی، و به عبارت عمومی‌تر، در تمامی مظاهر زندگی او جلوه می‌کند. هم‌چنین، شخصیت یک اجتماع در اشکال روابط افراد با همدیگر و با دولت و رهبران نمودار می‌شود.

اگر یک فرد در زندگی به همان «خودطبیعی» بپردازد، برای او شخصیت ایده‌آل مطرح نخواهد بود. این وضع نیز برای یک اجتماع وجود دارد.

بنابراین، از تشابه مستقیم میان فرد و اجتماع، این نتیجه را باید گرفت که رهبران اجتماعی که به منزله عقل و وجدان یک فرد هستند، باید با هماهنگ کردن روابط افراد با همدیگر و روابط آنها با خودشان، و کوشش در راه ایده‌آل برای اجتماع خود، شخصیتی ایجاد کنند. در غیر این صورت،

اجتماع مانند فردی که به بیماری تلاشی شخصیت مبتلاست، رو به گسیختگی می‌رود و هیچ تضمینی به بقاء آن وجود نخواهد داشت.

۷- هماهنگ کردن نقاط مثبت و منفی زندگی

این عامل، چنان‌که مشروحاً مورد بررسی قرار خواهد گرفت، شاید به اهمیت عامل جست‌وجوی ایده‌آل بوده باشد. آلام و لذایذ، امیدها و یأس‌ها، اعتلاها و سقوطها، پیروزی‌ها و شکست‌ها، کودکی، جوانی، میان‌سالی، پیری... همه این‌ها، نقاطی است که نوسانات شگفت‌انگیز زندگی را به ما نشان می‌دهد. زیرا از این نقاط، با انواع گوناگونش، می‌توان حیات انسانی را از هم گسیخت، به گونه‌ای که حیات قابل هیچ‌گونه تفسیری نبوده باشد. فقط «ایده‌آل» است که می‌تواند نقاط متضاد و مثبت و منفی را هماهنگ و قابل تفسیر کند. همین پدیده در زندگی اجتماعات نیز کاملاً مشاهده می‌شود. بنابراین، برای اجتماع، ایده‌آلی لازم است که بتواند این نقاط مثبت و منفی را هماهنگ و تفسیر کند.

این عوامل هفت‌گانه در مباحث آینده مشروحاً بررسی خواهد شد. پیش از ورود به مباحث ایده‌آل، باید مقدمتاً مطالب مهمی را که درباره زندگی برای انسان‌ها مطرح است، متذکر شویم.

زندگی انسان

به یک معنی، تفسیر زندگی انسان، احتیاج به ورق زدن تمام تواریخ گذشته انسانی دارد، یا این که باید هر آن چه که از انسان‌ها تا کنون به این کره خاکی قدم گذاشته‌اند یک انسان بوده باشد و آن انسان خود را مطالعه و زندگی را تفسیر کند. وانگهی، خود همین انسان، از آن جهت که با شناوری در جویبار زندگی می‌خواهد آن را درک کند، معلومات او درباره موضوع مزبور، از مطالعه ماهی درباره آب تجاوز نخواهد کرد. هر دو مطالعه بیش از این نخواهد بود که مفهومی از مایه حیات را در ذهن خود، با بازیگری طبیعی که مولد ساختمان ذهنی آن دو می‌باشد، تصویر خواهند کرد. این مطلب از اصل مسلّمی سرچشمه می‌گیرد که می‌گوید:

تا ناظر، خارج از موضوع نظاره و محیط به آن نبوده باشد، نمی‌تواند توضیح کاملی درباره آن موضوع ادا کند.

اگر به این مطلب نکته‌ای را اضافه کنیم، بدون معطلی و فوراً سودای شناخت حقیقت زندگی را از مغز خود بیرون خواهیم کرد. این نکته را معلومات همه جانبه ما تأیید می‌کند، و آن این است که تا کنون به هیچ وجه مرز حقیقی میان ماده بی‌جان و جاندار را مشخص نکرده‌ایم، آن چه که می‌بینیم این است که دو قلمرو وجود دارد. یکی قلمرو بی‌جان، و دیگری قلمرو جانداران. هر یک از دو قلمرو، با شرایط و فعالیت‌ها و خواص

مشخصی به صحنه دیگر مبدل می‌شود. اما این که احساس و لذت و الم از کدامین نقطه آغاز می‌شود، شاید برای ابد مجهول بماند. بنابراین، تفسیر زندگی، به طوری که بتواند حقیقت آن را کاملاً برای ما روشن کند، در دسترس ما نیست. بنابراین، ما از نظر علمی باید برای شناخت خود زندگی، پدیده‌ها و فعالیت‌هایی را که در قلمرو مزبور نمودار می‌شود مورد بررسی قرار بدهیم. گمان می‌رود زیست‌شناسی هم تا کنون بیش از این گام برداشته است. اگر یک زیست‌شناس بخواهد مسائل فوق را هم مورد حل و فصل قرار بدهد، باید عینک صدرالمتألهین یا برگسون را به دیدگان خود بزند. پس باید ببینیم درباره زندگی با کدامین واقعیات روبه‌ور هستیم؟ واقعیاتی که در قلمرو زندگی دیده می‌شود، اموری فراوان است. از قبیل احساس، حرکت، تغذی، خوابیدن یا آسایش به طور عمومی، توالد و تناسل، تکاپو برای حفظ زندگی، و فعالیت دینامیسم زندگی برای بقاء. این خواص و اوصاف، با رشد بیش‌تر جاندار از نظر کیفیت و کمیت رو به افزایش بوده و گوناگون‌تر می‌شود. انسان یکی از این جانداران است، ولی رشد مغزی عالی‌تر و «هنی» نیرومندتر و آگاه‌تری دارد.

ما از چگونگی احساس حیوان‌ها درباره غیر از خودمان اطلاع کافی نداریم. ما نمی‌دانیم آیا آن‌ها هم مانند انسان‌ها، ارتباط موجودات و قوانین حاکمه در آن‌ها را مورد توجه قرار می‌دهند؟ و اگر می‌دهند، این توجه چگونه است؟ ولی از آثار وجودی و فعالیت بیش‌تر و عمیق‌تر و آگاهانه‌تری که از انسان‌ها مشاهده می‌کنیم، این اندازه می‌دانیم که انسان، از حیث عظمت مغزی و روانی، قابل مقایسه با سایر جانداران نیست. تا این‌جا با واقعیاتی روبرو شده‌ایم که احتیاجی به پیروی از یک مکتب بالخصوص یا یک فلسفه مشخصی را ندارد. زیرا آن‌ها موضوعاتی هستند محسوس و

مشهود همگان، و می‌دانیم تعقل و دانش هم وظیفه خود را با در نظر گرفتن روش‌های نسبی انجام داده‌اند. ولی ما به‌طور محسوس می‌بینیم که انسان از آغاز تاریخ تا کنون، برای شکستن دو بن‌بست بسیار مهم تلاش، و از ماورای آن دو، تمدن‌ها را ایجاد، و یک تأمین معقول را برای ماورای زندگی جست‌وجو کرده است. این دو بن‌بست عبارتند از:

۱- حدود موجودیت «من»، آن خواص اولی زندگی به‌طور گسیخته از جهان طبیعت نیست. من با گیاهان، حیوانات، جمادات و با افراد دیگری از امثال خود که انسان نامیده می‌شوند، در ارتباط واقعی هستیم. انسان با شکستن بن‌بست «فردیت»، بر دانش‌ها و بینش‌ها و تمدن‌ها پیروز شد و به زندگی خود در میان جهان طبیعت به همزیستی با انسان‌ها ادامه داده است. این مطلب را با یک عبارت دیگر می‌توان گفت:

حرکت و تحول و ارتباطات متغیر انسان‌ها با جهان طبیعت.

۲- با وجود این که انسان در ماورای بن‌بست «فردیت»، قلمرو فوق‌العاده پهناوری رامشاهده کرده، به خروج از مرز «فردیت» تأکید کرده است. یعنی با این که از خود بیرون آمد و جهان طبیعت را با میلیاردها موجودات گوناگون و قوانین مختلف و ارتباطات رنگارنگ مشاهده کرد، اما در مقابل خود دیواری را احساس کرد و درباره شناخت پشت آن دیوار و محاسبه موجودیت خود در آن قلمرو، به تلاش پرداخت.

این دو قلمرو را که ما با نظر به موجودیت شخص انسان، ماورای بن‌بست معرفی می‌کنیم، نمی‌توان دو صحنه گسیخته از هم تصور کرد، زیرا توجه به ماورای موجودیت شخصی انسان، به‌طور منطقی و عقلی، توجه به ماورای خود این محسوسات پهناور را نتیجه خواهد داد. در این مورد احتیاجی به نقل اقوال متفکرین قرون و اعصار احساس نمی‌شود. همین

مقدار توجه داشته باشیم که همه متفکرین تاریخ، تا همین شب که این جا نشسته‌ایم، ماورای این مرز را مورد توجه قرار داده‌اند. گروهی اثبات و دسته‌ای نفی و بالاخره عده‌ای دیگر تشکیک کرده‌اند. از آن طرف، مسئله موجودیت شخصی و ماورای آن، دو واقعیت مرتبط هستند. انسان نیست که از روی بازیگری، این پیوستگی را ایجاد می‌کند. هم‌چنین، هنگامی که انسان به جهان ماده و شئون آن اشراف می‌یابد، احساس می‌کند که همین قلمرو نیز با تمام پهناوری، بن‌بستی در مقابل درک او است. این احساس مولود بازیگری نیست. اگر سفسطه‌بازی‌ها را درباره‌ی احساس، خواص، صفات و فعالیت‌های زندگی کنار بگذاریم، شک و اظهار عقیده مفهومی ندارد؛ مگر در راه وصول به شناسایی آن که بشر دیر یا زود به آن نایل می‌شود.

اختلاف نظریات و عقاید درباره‌ی خروج از این دو مرز بروز می‌کند: الف. تجاوز از حدود شخصی موجودیت فردی «من»، که علوم و فلسفه‌ها را ایجاب می‌کند.

ب. تجاوز از حدود جهان طبیعت، که با پرسش از آغاز و انجام آن شروع شده، و با تعیین رابطه‌ی «من» به‌طور عمومی با این جهان، و تشخیص چه باید کرد؟ پایان می‌یابد.

گروهی از دانشمندان یا فلاسفه معتقدند که اگر انسان بتواند در ماورای مرزهای موجودیت شخصی خود، پیوستگی خویش را با جهان طبیعت و انسان‌هایی که با آن‌ها به صورت اجتماع همزیستی می‌کند، تنظیم و تعدیل کند، دیگر نیازی به مسائل بالاتر نخواهد داشت. به عبارت روشن‌تر، به ایده‌ای احتیاج داریم که زندگی ما را در جهان طبیعت و با انسان‌ها تعیین و تفسیر کند. هر پیامبر و فیلسوف و مصلحی هم که درباره‌ی تفسیر زندگی بررسی و تبلیغی داشته، جز این نبوده است.

انبیاء حرف حکیمانه زدند
از پی نظم جهان چانه زدند

ولی گروه دیگری از دانشمندان و فلاسفه و اکثریت جوامع بشری، در تاریخ بس طولانی خود، تفسیر زندگی را در چهارچوبهٔ انسان و طبیعت کافی ندیده، و توجه به ماورای مرز دوم و تشخیص بایستگی زندگی را با نظر به آن قلمرو گوشزد کرده‌اند.

تفسیر زندگی بدون توجه به ارتباط سه قلمرو امکان‌ناپذیر است

اینک زندگی را در چهارچوبهٔ یک جاندار بررسی می‌کنیم. این جاندار یک موجود گسیخته از عوامل طبیعی نیست. این جاندار امثال خود را در پیرامون خویش می‌بیند و با آنها در حال انس، یا تنازع در بقا به سر می‌برد.

آیا این جاندار، بدون توجه به گیاهی که می‌خورد و آبی که می‌آشامد و بدون توجه به تناسل یا تنازعی که برای حفظ موجودیت خود با حیوانات قوی‌تر انجام می‌دهد، می‌تواند زندگی خود را تفسیر کند. اگر یک برگ ناچیز توانست بدون توجه به درخت و خاک و آفتاب و آب، خود را کاملاً تفسیر کند، این جاندار هم می‌تواند زندگی خود را بفهمد.

اگر این یک برگ و آن حیوان، بدون درک عوامل وجودی خود توانستند موجودیت خود را توضیح بدهند، انسان هم می‌تواند زندگی تجریدشدهٔ خود را (به‌طور من‌فردی) تفسیر کند. این اصل بسیار روشن است و احتیاجی به توضیح بیش‌تر احساس نمی‌شود.

اکنون فرض کنیم که ما توانستیم زندگی انسان را در حال ارتباط درک کنیم، بلکه بالاتر از این، مطابق دلخواه خود توانستیم بر جهان طبیعت و انسان‌ها آن‌چنان مسلط شویم که هرگونه بهره‌برداری برای ما امکان‌پذیر شود. چون کیفیت تماس زندگی رشد یافته و عقلانی، با مقداری از